



## ابوالحسن نجفی

هیچیک از رمانهای ویلیام فاکنر شهرت و محبوبیت خشم و هیاهوی او را نیافته است. اغراق نیست اگر این کتاب نسبتاً کوچک را نقطه عطفی در تاریخ رمان نویسی این قرن، که عجیبترین و پیچیدهترین و متهورانهترین شیوه های داستان نویسی را ابداع کرده است، بدانیم. پس از خشم و هیاهو البته میتوان مثل آن نوشت، اما نمیتوان آن را نادیده گرفت!

خشم و هیاهو در سال ۱۹۲۹ نوشته و منتشر شد. در آغاز کار، غرض فاکنر، چنانکه خود گفته است<sup>۱</sup>، نوشتن داستان کوتاهی بوده است بر پایه شرح احساسهای کودکان خانوادهای در برخورد با مراسم عزای و تدفین مادر بزرگشان - که مرگ او را از کودکان پنهان داشته بودند - و کنجکاوی آنان در برابر جنب و جوش خانه و کوششهای آنان برای کشف معما و

۱ - تأثیر عمیق و وسیعی

که آثار فاکنر عموماً خشم و هیاهو خصوصاً در داستان

نویسان معاصر ایران داشته است (از جمله جمال میرصادقی، تقی مدرس، هوشنگ گلشیری، شمیم بهار و حتی ابراهیم گلستان و صادق چوبک) موضوعی است در خور تحقیق و مطالعه که متأسفانه، در نقد های محدودی که بر آثار آنان نوشته شده، مورد توجه قرار نگرفته است.

۲ - در گفتگویی با مترجم فرانسوی کتاب: موريس کواندرو (M. Coindreau) که از دوستان نزدیک او و از بهترین مترجمان آثار اوست (دجوع شود به مقدمه ترجمه فرانسوی کتاب).

# «خشم و هیاهو»ی ویلیام فاکنر

بر تال جامع علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

می‌میرد و مادر که بکلی از هستی ساقط شده است با دو پسرش، «جاسن» و «بنجامین»، و نوه‌اش دختر «کدی» (که «کدی» حتی حق دیدنش را ندارد) می‌ماند.

جاسن يك غزیت وحشی حیل‌باز است و بنجامین يك ابله. روزی بنجامین از باغ می‌گریزد و می‌خواهد به دختر کوچکی تجاوز کند. از سر مآل‌اندیشی، او را بخت می‌کنند. از آن پس، «بنجامین» موجود بی‌آزار سرگردانی می‌شود که مثل حیوانی از این سو به آن سو می‌دود و فقط فریاد می‌کشد.

«کوئنتین» (دختر «کدی») بزرگ می‌شود. در آغاز داستان، هفده ساله است و مانند مادرش در زمان گذشته خود را تسلیم جوانان شهر می‌کند. دایه‌اش او را با کینه و نفرت خود می‌آزارد. از لحاظی، موضوع اصلی داستان همین است: شرح کینه توزی «جاسن» نسبت به دخترخواهرش در روزهای ۶ و ۷ و ۸ آوریل ۱۹۲۸. نویسنده سیر طبیعی زمان را به هم زده است: قسمت اول در ۷ آوریل ۱۹۲۸ و قسمت دوم هجده سال پیش از آن در ۲ ژوئن ۱۹۱۰ و قسمت سوم در ۶ آوریل ۱۹۲۸ و قسمت چهارم در ۸ آوریل ۱۹۲۸ اتفاق می‌افتد. سه قسمت اول «گفتار درونی» قهرمانهاست: قسمت اول از زبان بنجی ابله و قسمت دوم از زبان کوئنتین، در همان روزی که به عزم خودکشی حرکت می‌کند و قسمت سوم از زبان جاسن، برادر کدی. تنها قسمت چهارم مستقیماً از زبان خود نویسنده گفته می‌شود. در همین قسمت آخر است که خواننده با خصوصیات جسمی قهرمانها، که خصوصیت روانی‌شان را در سه قسمت اول به فراست دریافته است، آشنا می‌گردد.



آنچه به دنباله این مختصر می‌آید

کسانی هم که بر او اعتماد کنند پشیمان نخواهند شد.

ماجرا در ایالت «می‌سی‌سی‌پی» می‌گذرد، میان افراد یکی از آن خانواده‌های قدیم جنوبی که سابقاً مغرور و ثروتمند بوده و اینک به خواری و ذلت افتاده‌اند. شرح رنجهای سه نسل متوالی است: نخست «جاسن کامپسون» و زنی «کارولین»، که نام خانوادگی‌اش «باسکومب» است؛ سپس دختر آنها «کانداس» (یا «کدی») و سه پسرشان «کوئنتین» و «جاسن» و «موری» (که بعداً اسمش را «بنجامین» یا «بنجی» و حتی به صورتی ملخص‌تر «بن» می‌گذارند تا نام دایه‌اش «موری باسکومب» را ملوث نکند)؛ و در آخر دختر کدی به نام «کوئنتین» که حرامزاده است. بنابراین در این داستان، چند تن يك اسم واحد دارند (مثلاً «جاسن» که اسم پدر و پسر است و «کوئنتین» که اسم دایه و دختر خواهر است) و يك تن چند اسم متمدد.

در دوروبر اینها، سه نسل از سیاهان وجود دارند: نخست «دلی» و شوهرش «روسکاس»؛ سپس فرزندان آن دو «ورش» و «تی‌بی» و «فرانی»؛ و در آخر پسر «فرانی» به نام «لاستر». «کدی» که دختری است یارانه و شهوی فاسق دارد به نام «دالتون ایمز». روزی که می‌فهمد از او آبتن شده است همراه مادرش به چشمه آب معدنی «فرنج‌لیک» می‌رود تا شوهری بیابد. در تاریخ ۲۵ آوریل ۱۹۱۰ یا مردی به نام «سیدنی هربرت هلد» ازدواج می‌کند. «کوئنتین» که بر اثر تمایلی خلاف عفت، ولی بی‌آلایش، عشقی بیمارگونه به خواهرش می‌ورزد از روی حسادت در تاریخ ۲ ژوئن ۱۹۱۰ خودکشی می‌کند (در دانشگاه «هاروارد» که برای تحصیل به آنجا رفته است). يك سال بعد کدی، که شوهرش از خانه بیرونش کرده است، دختری را که تازه زائیده و به یاد برادرش اسم او را «کوئنتین» گذاشته است، به دست پدر و مادرش می‌سپارد. سپس پدر بر اثر میخوارگی

حسینات و تصوراتی که به ذهنشان خطور می‌کند، نویسنده، برای تشدید ماجرا، به این فکر می‌افتد که حوادث را از دید کسی نقل کند که کودک‌تر از کودک باشد، یعنی از دید مردی ابله، به نام «بنجی»، که برای درک معما اندیشه و واکنشی عادی نداشته باشد. سپس برای فاکتر امری پیش می‌آید که برای اکثر داستان نویسان طبیعی است: شیفته یکی از قهرمانهای خود می‌شود، دختری به نام «کدی»، خواهر بزرگ «بنجی». این شیفتگی به جایی می‌رسد که دیگر نویسنده راضی نمی‌شود که او را فقط در طی داستانی کوتاه به صحنه بیاورد. و داستان، تقریباً علیرغم طرح نخستین او، پیش می‌رود تا قدری بجا به صورت يك رمان درمی‌آید. نخست کتاب عنوانی نداشت تا روزی که ناگهان کلمات معروف شکسپیر (در نمایشنامه «مکبث») از نهانگاه ذهن او بیرون می‌جهد: «خشم و هیاهو»<sup>۳</sup>، و فاکتر بی‌تأمل آنها را می‌پذیرد، غافل از این حسن تصادف که دنباله کلام شکسپیر نیز کاملاً، و حتی شاید بهتر از آن دو کلمه، بر ماجرا منطبق است: «زندگی افسانه‌ای است که از زبان دیوانه‌ای نقل شود، آکنده از هیاهو و خشم که هیچ معنایی ندارد» (مکبث، پرده پنجم، صحنه پنجم). در واقع قسمت اول داستان از زبان دیوانه‌ای نقل می‌شود و سراسر داستان بر است از هیاهو و خشم و ظاهراً عاری از معنی (در نظر کسانی که می‌پندارند رمان نویس چون قلم بگیرد باید پیامی صادر کند یا به هدفی متعالی خدمت بگذارد). به قول مترجم فرانسوی آن: «فاکتر به همین بس می‌کند که درهای دوزخ را بگشاید، هیچکس را وانی دارد که به دنبال او برود، اما

۳- نام درست کتاب، هیاهو و خشم (The Sound and the Fury)

است که در

فارسی، ظاهراً به منظور خوش آهنگی کلمات، به خشم و هیاهو مبدل شده است.

ترجمه مقاله‌ای است از ژان پل سارتر که نخست به سال ۱۹۳۹، هنگام انتشار ترجمه فرانسوی خشم و هیاهو، در مجله‌ای و سپس در مجموعه مقالات او منتشر شده است.<sup>۴</sup> نمونه‌ای است از بهترین نقد های نوشته شده بر این کتاب و هم نمونه‌ای است از بهترین نقد بطور اعم. این مقاله شهرت بسیار دارد و بارها به آن استناد شده است، هم به منظور بررسی و شناخت خشم و هیاهو و هم به عنوان مرحله‌ای اساسی در سیر

۴ - Situations - جلد

اول، پاریس، ۱۹۴۹، (مقاله هشتم).

تفکر فلسفی خود سارتر و نظریه او در باب رمان و نقد ادبی، خاصه آنجا که می‌گوید: «صناعت داستان همواره بر دید فلسفی نویسنده دلالت می‌کند، وظیفه منتقد آن است که پیش از ارزیابی آن به بازیابی این بردازن، در واقع این مقاله نخست به بحث از فلسفه فاکنر و سپس به بررسی صناعت نویسندگی او می‌پردازد.

خشم و هیاهو رمانی است بسیار پیچیده و معقد و دشوار فهم که خواننده با زحمت فراوان در آن پیش می‌رود و اندک اندک آن را «کشف» می‌کند، بطوریکه گاهی وسوسه می‌شود تا کتاب را فرویند و از نویسنده «الامان» بخواهد! یا چه بسا که،

در برابر تلاش فوق‌العاده خود برای درک دقیق و جزئیات آن، فریاد اعتراض برآورد و نویسنده را به کج ذوقی و انحراف طبع یا به بازیگری و تعقید مصنوعی در کلام متهم کند. ترجمه مقاله سارتر، علاوه بر تحلیل و معرفی خشم و هیاهو (خاصه برای کسانی که هنوز آن را نخوانده‌اند یا خواسته‌اند بخوانند و بازمانده‌اند)، نیز شاید راهنمایی باشد برای آن دسته از نویسندگان که در این زمان، و در این زبان، به اسم نقد و بررسی قلمی می‌زنند که نه نقد و بررسی است و نه معرفی ساده است و نه حتی غالباً ارتباطی با مورد نقد دارد. اینان فراموش کرده‌اند که نقد ادبی، علمی است مانند هر علم دیگر، یعنی نخست مسبق بر شناخت اصول و قواعد و روش‌هاست و سپس معطوف به کاوش و پژوهش. البته در هیچ کجانی توان منکر «کشف و شهود» شد، اما هیچکس هم به «علم لدنی» نه ریاضیدان وزیت شناس شده است و نه منتقد و مورخ.

ترجمه فارسی خشم و هیاهو به قلم بهمن شعله ور در سال ۱۳۳۸ منتشر شد و با همه پیچیدگی مضمون و ابهام ترجمه (اغلب ناشی از ضروریات زبان فارسی و بالاخص خط فارسی، آنهم «فارسی شکسته» که ظاهراً مناسب سبک و لحن کتاب هم نیست، و نیز بعضی اغلاط ناچور چاپی) از اقبال خوانندگان فارسی زبان برخوردار بوده و تاکنون به چند چاپ رسیده است.<sup>۵</sup> در ترجمه این مقاله، جمله‌هایی که به نقل از متن کتاب خشم و هیاهو می‌آید عیناً از ترجمه فارسی آن گرفته نشده، اما البته از آن هم دور نیفتاده است. در متن مقاله تکیه بر پارهای جمله‌ها و کلمه‌های منقول، به تصریح خود سارتر، از نویسنده مقاله است نه از نویسنده کتاب. ■

۵ - آخرین چاپ آن: شهریور ۱۳۴۷، توسط «انتشارات پیروز» (با همکاری «مؤسسه انتشارات فرانکلین»).

